



## سخن نظامی گنجوی

نظری باجمال در لغتها و تعبیرها

خسرو شیرین - مخزن الاسرار

(۲)

الف - مفردات :

۳۹ - فرامشت ، صورتی از فراموشی :

زبانش کرد پاسخ را فرامشت نهاد از عاجزی بردیده انگشت

۴۰ - خورد = خوراك - فاورد = میدان رفت و آمد :

جز آن شیراز جهان خوردی نبودش برون زان حوض فاوردی نبودش

خیالت پیشوای خواب و خوردم غبارت توتیای چشم دردم

۴۱ - شفاعت در معنی خواهش و تقاضا :

گشاد از گوش با صد عز چون نوش (گوشواره را) شفاعت کرد کاین بستان و بفروش

۴۲ - خاره = خارا = سنگ سخت :

که ای کوه از چه هستی سنگ خاره ! جوانمردی کن و شو پاره پاره

۴۳ - سنجیدن = ارزییدن و برابر بودن :

✨ آقای دکتر محمود شفیمی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴ ، از پژوهندگان

دانشمند معاصر .

- اگر من تیغ بر حیوان کنم تیز  
از فلک و راه مجرش <sup>۱</sup> مرنج
- ۴۴ - افتادن = درآمدن فرود آمدن :  
نه شبید یزم جوی سنجده نه پرویز !  
کاهکشی را به یکی جو مسنج !
- ۴۰ - خلاف بجای اختلاف و تفاوت :  
رافتاد این سخن در گوش فرهاد  
ز طاق کوه چون کوهی در افتاد
- بیخ از بلور صافی تر بگوهر  
خلاف آن شد که در من درنگیرد
- ۴۶ - تنگ - نزدیک (قید مکان) :  
خلاف آن شد که این خشک است و آن تر <sup>۲</sup>  
گل آرد بید ، لیکن برنگیرد !  
مخالف دیدخواهی بارگاهی
- ۴۷ - بهتر = مصغر بهتر :  
ملک بر فرش دیباغای گلرنگ  
جنیبت راند و سوی قصر شد تنگ !
- ۴۸ - گرفته بجای گرفتار :  
کریمانی که بامهمان نشیند  
به مهمان بهترک زین باز بینند <sup>۳</sup>
- منم چون مرغ در دامی گرفته  
۴۹ - درست = یقین ، ثابت ، متیقن ، صفت جانشین اسم :  
دری در بسته و با می گرفته !
- درستش شد که هرج او کرد بد کرد  
درستش شد که این دوران بدعهد  
۵۰ - برگ = توان و توشه :  
که برگ عرشمی دارم در این راه  
پدر پاداش او بر جای خود کرد  
بم بانیل دارد ، سر که باشد !
- ۵۱ - نشست = نشیمن - جای نشستن :  
نشست خویش رادر عرعوایی  
ندارم برگ ناخشنودی شاه
- ۵۲ - چیر - مخفف چیره :  
زمستانش به « بردع » میل چیر است  
چوروزی چند بروی رنج شد چیر
- ۵۳ - گفت = گفته یا گفتار :  
چنان آشفته شد خسرو بدان گفت  
اجازت داد شیرین با زلب را
- ۵۴ - کردن = ساختن ، درست کردن :  
بجنبد شخص کورا من کنم سرا  
بپرد مرغ کورا من کنم پر !

چنان پنداشت کان حوض گزینہ  
خدائسی کافرینش کوڈہ اوست  
نکرده است آدمی ، هست آفریده !  
زتن تا جان پدید آورده اوست  
۵۵ - پیشی = پیشر:

بر آن سبزه شبیغون کرد پیشی  
۵۶ - دوسانیدن = چسبانیدن - حذف ضمیر مفعولی :  
که با آن سرخ گلها داشت خویشی  
بر آن صورت چو صنعت کرد دلختی  
بدوسانیده برساق درختی  
۵۷ - آوردن کلمه بصورت ممال :

مسلسل گشته برگلهای حموی  
سغن را از در دیگر بنی کرد  
نوای بلبل و آواز قمری  
نوازش می نمود و صبر می کرد  
که خوبانی که در خورد فریشتند  
همچنین دینی و کسری و جزاینها .  
۵۸ - گزیدن = گزیرداشتن - چاره داشتن :

تو را از یار نگزید بهر کار  
۵۹ - نهادن = بستن، قرار دادن ، پنداشتن :  
خدای است آنکه بی مثل است و بی یار  
شدید پیر ، جوانی چو باد  
چون که مر ازین همه دشمن نهند

۶۰ - باز مخفف بازی (حذف یای مصدری) - مضاف شدن ضمیر :  
گفت ملک بر تو جنایت نهاد !  
تهمت این واقعه بر من نهند  
کز همه مرغان تو خاموش ساز  
۶۱ - درستی = خبر درست - گواهی :

تن شیرین گرفت از رنج سستی  
۶۲ - ۱۹ = ب (باز و با هم بمعنی «ب» آمده است) :  
که زان صورت ندادش کس درستی !  
حدیث چشمه و سرشستن میاه  
دستی داد قولش را بر شاه

کیوتر چون پرید از پس چه نالی؟  
۶۳ - انداختن = ریختن .  
که و ابوج آمدار باشد حلالی !

چو بر فرق آب می انداخت از دست  
۶۴ - نالش = ناله، مالش از مالیدن بمعنی تنبیه کردن - اسم مصدر شینی .  
فلک بر ماه مروارید می بست !  
چنان نالید کز بس نالش او

۶۵ - شگرفان = زیباییان = نیکوان:  
چو دیدند آن شگرفان روی شیرین  
گزیدند از حسد لبهای زیرین !  
ملك را گوی در چوگان فکندند  
شگرفان شور در میدان فکندند

۶۶ - «آنه» در قید و صفت - از این = این نوع :

شکر لب با کنیزان نیز می‌ساخت  
کنیزانه بدیشان نرد می‌بافت  
فرو می‌خواند از این مثنی فسانه  
در او تهدید های مادگانه !  
چو فرزندی پدر مادر ندیده  
یتیمانه به لقمه پروریده  
همچنین کلاه غلامانه نهاد ، عروسانه فرستادش ، عروسانه نگار افکند .

۶۷ - جادو = جادوگر :

که جادویی است اینجا ، کار دیده  
ز کوهستان باهل نورسیده !  
۶۸ - لنگ = کوتاه و ناقص :

مگر یک عذر هست آن نیز هم لنگ  
که تو لعلی و باشد لعل در سنگ  
۶۹ - ضرورت = بضرورت ، بناچار (قید) :

چو کردند اختیار این جای دلگیر  
ضرورت ساخت می‌باید ، چه تدبیر ؟

۷۰ - جوانه = جوان ، ماء زاید در صفت :

دو تیر انداز چون سرو جوانه  
ز بهر یکدیگر کرده نشانه

۷۱ - دهلیزه = دهلیز ماء زاید در اسم :

در این دهلیزه تنگ آفریده  
وجودی دارم از سنگ آفریده !

۷۲ - برومند = سودمند ، آبرومند :

در این آوارگی ناید برومند  
که سازم بر مراد شاه پیوند

۷۳ - حقیقت = محقق و ثابت ، اسم عربی در معنی وصفی :

حقیقت شد و راکان یک سواره ۲  
که می‌کرد اندر او چندان نظاره .

حقیقت گشتشان کان مرغ دم‌سازنی و مطالعات تاریخی  
۷۴ - دست = نیرو و قدرت - مناسبت سبب و مسبب :

مرانیزار بود دستی نمایم  
و گرنه درد عا دستی گشایم !

۷۵ - تمام = کافی ، بس - شکر ریزی بجای شکر ریزی (حذف یاء مصدری) :

شکر ریز تو را شکر تمام است  
که شیرین شهده شد وین شهده خام است

هوای قصر شیرینت تمام است  
سرکوی شکر دانی کدام است !

ز تو پرش<sup>۱</sup> مرا امید خام است  
اگر بر خاطرت کردم تمام است

۷۶ - زدن = بکار بردن : ساغر زدن ، قلم زدن ، تیشه زدن :

توساغر مهزدی بادوستان شاد  
قلم شاهپور مهزد تیشه فرهاد !

۷۷ - ۱ = باز ، قید تکرار یا بمعنی «ب» تا کید فعل :

برسم خسروی بنواختندش ز خسرو هیچ وانشناختندش  
 چو واجستیم از آن صورت که حال است رصد بنمود کاین معنی محال است!  
 نظامی بیش از این راز نهانی مگو تا از حکایت وانمانی  
 همچنین واگفتن ، واگشت ، واینی ، واگشاید .

۷۸ - راست = برابرویکسان :

زروی دشت بادی تند برخاست هوا را کرد با خاک زمین راست  
 بصدزاری ز خاک راه برخاست زبس خواری شده با خاک ره راست!

۷۹ - داشتن = یافتن - برداشتن = بلند کردن :

به نیروی بلند آواز برداشت چنان کان قوم از آوازش خبر داشت

دنباله دارد

- ۱ - مخفف مجرّه اش. ۲ - یعنی بلور پاکدامن است و بیخ آلوده دامن. ۳ - دیدن در معنی  
 نگریستن و توجه داشتن. ۴ - اختلاف در زمان دو فعل. ۵ - حذف ضمیر مفعولی. ۶ - یعنی  
 تدبیر چیست (با حذف رابطه) ۷ - ها عزا یزد در وصف ۸ - یعنی احوال یرسی .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 ظاهر بینان  
 پژوهشگاه علوم انسانی

ظاهر بینان که دم زنند از یاری  
 زنهار که یار خویشان شماری  
 مانده آئینه و آیند این قوم  
 تا در نظری در دلشان جا داری  
 ابوالحسن فراهانی